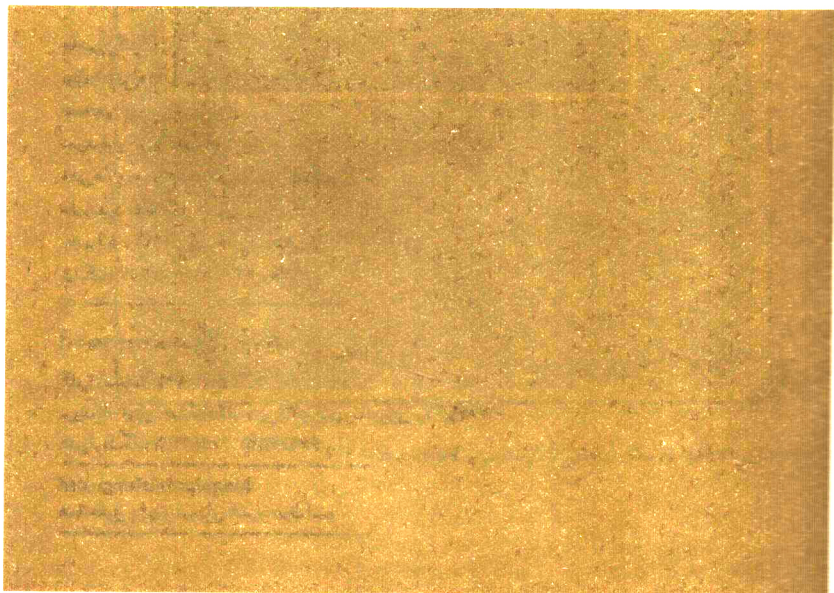




جهان مکتوب

| چگونه ادبیات به تاریخ شکل داد؟ | مارتین پوکیر | علی مسوری |



فهرست

۹	مقدمه: طلوع رمن
۲۷	فصل اول کتاب نالسی اسکندر
۵۱	فصل دوم نادرشاه گنتی ارگنلگمش و آسورناسال
۷۵	فصل سوم عررا و آفریس کتاب مقدس
۹۳	فصل چهارم آموحتن ار بودا کیموسوس، سقرات و مسیح
۱۳۳	فصل پنجم موراساکی و سرگدست گچی: نخستین زمان برجسته در تاریخ جهان
۱۵۹	فصل ششم هزار و یک شب با سهرزاد
۱۸۵	فصل هفتم گوینرگ، لوتر و جمهوری بوس حاب
۲۱۵	فصل هشتم پوپول ووه و فرهنگ مانا نک ست ادنی مستقل
۲۳۹	فصل نهم دن کیسوب و دردان دریایی
۲۶۱	فصل دهم سحامس فرانکلن صعبگر رساله در جمهوری اهل ادب
۲۸۵	فصل نازدهم ادناس جهان گونه درسیسل
۳۷	فصل دوازدهم مارکس انگلس، لس مانو خوانندگان مانفست کمونسب متحد سوید
۳۲۹	فصل سیزدهم آحاتووا و سولیتسین: بوش علیه سوروی
۳۴۹	فصل چهاردهم حماسه سوبحاتا و سخن برداران عرب آفریقا
۳۶۷	فصل پانزدهم ادبیات ساستعماری درک والکاک ساعرکاراس
۳۹۱	فصل شانزدهم ار مدرسه حادوگری هاگواریر با هندوستان
۴۷	تصاویر
۴۴۱	یادداشت‌ها

مقدمه

طلوع رمین

گاهی اوقات سعی می‌کنم جهان را در عیاب ادبیات تصور کنم - جهانی که در هواپیماهایش هیچ کتابی پیدا نمی‌شود و کتاب‌فروشی‌ها و کتابخانه‌ها مملو از قفسه‌های حالی‌اند (در این جهان، کتابخانه خودم هم دیگر در حال سرریز نیست) دیگر صفت چاپ و سایت آمارویی در کار نیست و وقتی بی‌حواسی به سرم می‌زند، کنار تحت‌حواس چیری پیدا نمی‌شود.

همه اینها ناگوارند، اما چیری نیستند در برابر این تصور که اگر ادبیات هرگز به وجود نیامده بود و قصه‌ها فقط به شکل شفاهی تعریف می‌شدند و هیچ‌گاه به روی کاغذ نیامده بودند، چه بر سر ما می‌آمد تصور چنین جهانی برایمان تقریباً غیرممکن است درک ما از تاریخ و از ظهور و افول امپراتوری‌ها و ملت‌ها همگی شکل متفاوتی پیدا می‌کرد اکثر ایده‌های فلسفی و سیاسی هرگز پا به عرصه وجود نمی‌گذاشتند، ریرا ادبیاتی که به آنها پروبال می‌دهد اصولاً در کار نبود تقریباً حبری از ناورهای مدهی سود، چون متن مقدسی حاوی آن ناورها در دست نداشتیم

ادبیات تنها برای کتاب‌دوستان نیست و از چهار هزار سال پیش که پدید آمده، زندگی بیشتر انسان‌های روی زمین را تحت تأثیر قرار داده است - چنانکه سه فضاوردی که سوار سفینه آپولو ۸ بودند این موضوع را درک می‌کردند

فصل اول

کتاب نالیسی اسکندر

۳۳۶ پیش از میلاد، مقدونیه

اسکندر مقدونی را نه این دلیل «کبیر» می‌خواند که موفق شد دولت شهرهای ناشکوه یونانی را زیر پرچمی واحد متحد کند، بر سر سرزمینی که بین یونان و مصر قرار داشت تسلط یابد، بر ارتش بیرومند پارس پیروز شود و در کمتر از سیزده سال امپراتوری‌ای برپا کند که مرزهایش تا هندوستان کشیده شده بود از آن زمان این پرسش دهس افراد بسیاری را به خود مشغول کرده که چگونه حاکم یک حکومت کوچک یونانی توانست به چنین موفقیت‌های عظیمی دست پیدا کند اما سؤال دیگری هست که برای من حالت تراست و آن اینکه چرا اصلاً اسکندر می‌خواست آسیا را تسخیر کند

هنگام بررسی این پرسش متوجه شدم که تمرکز ما بر سه شیء خاص گذاشته‌ام که او در طول لشکرکشی‌های نظامی‌اش با خود حمل می‌کرد و هر شب آنها را زیر بالشتش قرار می‌داد - سه شیئی که یک جمع‌بندی کلی از تکرش او در خصوص لشکرکشی‌هایش به دست می‌دهند نخستین آنها یک خنجر بود در کنار حجر جمع‌بندی بود که درون آن ارزشمندترین شیء اسکندر قرار داشت بسجای از متن مورد علاقه او یعنی ایلیاد

او چطور این سه شیء را به دست آورده بود و هر یک از آنها چه اهمیتی

داشتند؟

اینکه اسکندر صحرای ریرسروش می‌گذاشت به این خاطر بود که نمی‌خواست به سربوشت پدرش دچار شود و در حواب نه قتل برسد حعه عیتمی بود که از داریوش، همتای پارسی‌اش، به چنگ آورده بود و دلیل اینکه سحهای ار ایلیاد را با خود به آسیا برد این بود که همواره لشکرکشی‌ها و رندگی خود را از دریچه این کتاب می‌نگریست - متی نیادین که ده‌ها شاهزاده‌ای را که در سودای جهان‌گشایی بود تسخیر کرده بود

حماسه هومر برای سسل‌های متعددی از یونانیان متی نیادین بود سزای اسکندر این کتاب تقریباً حایگاه یک متن مقدس را داشت و نه همیس سب بود که آن را در لشکرکشی‌ها همراه خود می‌برد این همان کاری است که متن‌ها، به ویژه متن‌های نیادین، انجام می‌دهند آنها شیوه نگریستن ما به جهان را تعبیر می‌دهند و بیر شیوه تأثیرگذاری ما بر روی جهان را در مورد اسکندر هم این نکته صادق بود او ترعیب شده بود که نه تنها این متن را بحواند و بررسی کند، بلکه آن را دوباره احرا کند اسکندر در مقام حوانده خود را در داستان قرار می‌داد و رندگی و حظ سیر خود را در پرتو آشیل هومر تماشا می‌کرد اسکندر کمیر به عنوان حکمرانی بزرگ و فوق‌العاده شهرت دارد و این طور که پیدا است سیار هم اهل مطالعه بوده

یک آشیل حوان

اسکندر، هنگامی که هنوز شاهزاده‌ای حوان بود، سرد نا ححر را در نقطه عظمی در رندگی‌اش فراگرفت آن رمان پدرش شاه فیلیپ دوم مقدونیه در تدارک عروس کردن دخترش بود و کسی را یارای رد کردن دعوت او نبود فرستادگان از دولت شهرهای یونانی به اقصا نقاط فرستاده می‌شدند و میهمانانی ار سرزمین‌های تاره تصرف شده در تراکیه، حایی که رود دانوب به دریای سیاه می‌رسید، فرار رسیدند شاید حتی تعدادی ار پارسیان بیر که محدوب موفقیت‌های نظامی شاه فیلیپ شده بودند در این جمع حضور داشتند پدر اسکندر در شرف حمله‌ای عظیم به آسیای صعیر بود و

رعب و وحشت را به دل داریوش سوم، شاه پارس، انداخته بود حال و هوا در اژه، پایتحت کهن مقدونیه، پر شور و نشاط بود، ریرا شاه فیلیپ به خاطر برپایی حش‌های ناشکوه شهرت داشت همه میهمانان در تئاتر بزرگ شهر جمع شده و مشتاق شروع برنامه بودند

احتمالاً اسکندر با تردید شاهد مقدمات این مراسم بوده او ار حردسالی، نا احام رژه‌های احاری و فراگیری هرهای ررمی، برای حانشیسی پدر تعلیم دیده بود او سوارکاری نام شده و در سال‌های آعارین بوحوانی نا رام کردن اسی سرکش پدرش را شگفت‌زده کرده بود شاه فیلیپ همچین ترتیبات لازم را برای آموزش فن سحرانی عمومی به اسکندر داده و ار این موضوع اطمینان کسب کرده بود که پسرش، علاوه بر گویش کوهستانی که در مقدونیه رایج بود، گویش فصیح یونانی را بیر بیامورد (اسکندر در سراسر عمرش، هر رمان که حشمگین می‌شد، به گویش مقدونیه‌ای نارمی‌گشت) اما بعد به نظر می‌رسید فیلیپ که تا کون این قدر روی پسرش سرمایه‌گذاری کرده بود به فکر تعبیر برنامه‌هایش برای حانشیسی افتاده او داشت دخترش را به عقد برادرش درمی‌آورد که می‌توانست به رقیب اسکندر بدل شود اگر ار این وصلت پسری به دنیا می‌آمد، این امکان و حود داشت که اسکندر به طور کلی کنار گذاشته شود فیلیپ استاد هم‌پیمانی‌های حدید خصوصاً ار طریق ازدواج بود اسکندر می‌دانست که پدرش برای رسیدن به هدف خود انایی ندارد قولش را ریر پا نگذارد

دیگر فرصتی برای فکر کردن وجود نداشت فیلیپ در حال ورود به تالار بود او تنها و بدون نگهبانان همیشه‌گی‌اش وارد می‌شد تا حلال و حروت خود را نه رح نکشد هیچ رمان دیگری مقدونیه این قدر قدرتمند و مورد احترام بود اگر لشکرکشی به آسیای صعیر نا موفقیت احام می‌شد، فیلیپ به عنوان نحستین رهبر یونانی که امپراتوری پارس را نه راسو در آورده و شکست داده بود شناخته می‌شد ناگهان مردی مسلح به سوی فیلیپ یورش برد ححری کشیده شد و شاه به رمین افتاد مردم به سوی او دویدند مهاجم کحا بود؟ او موفق شده بود فرار کند